

جزوه درس ادله اثبات دعوی

نویسنده: هادی عقیلی - سه‌شنبه ۱۷ اردیبهشت

۱۳۹۲،

تعریف دعوا:

دعوی عملی است که برای اجرای حقی که مورد تجاوز یا انکار واقع شده است در دادگاه انجام می‌گیرد. چون حق و دعوی یکی هستند تمام خواص حق در دعوی منعکس می‌شود. البته گرچه حق و دعوی یکی هستند اما خواهان با اقامه دعوی همیشه نمی‌تواند عین حقی را که از دست داده تحصیل کند. مثلاً اگر کسی تعهد به انجام کاری بکند در صورت تخلف طرف او (خواهان) همیشه نمی‌تواند او را وادار به انجام آن کند بلکه ممکن است مبلغی به عنوان خسارت به او پرداخت کند. و گاهی نیز ممکن است کسی که ادعای حقی را می‌کند در واقع مستحق آن نباشد و در دادگاه نتواند طرف دعوی را (خوانده) محکوم کند. در تعریف دیگر دعوی می‌توان گفت که هرگاه دو یا چند تن درباره وجود حق یا چگونگی اجرای آن اختلاف داشته باشند، هر یک از آنها می‌تواند از دادگاه رفع این اختلاف را بخواهد. در این هنگام «دعوا» محقق شده است. کسی را که از دادگاه درخواست رسیدگی می‌کند «مدعی» یا «خواهان» می‌نامند و به طرف او «مدعی علیه» یا «خوانده» گفته می‌شود.

شرایط اقامه دعوا:

اقامه دعوی معمولاً به وسیله دادخواست انجام می‌گیرد و همین که تشریفات قانونی آن به درستی انجام گیرد دادگاه ملزم به رسیدگی به آن می‌باشد و قاضی باید به دعوی رسیدگی نماید و با استناد به قوانین حکم دعوی را صادر نماید. در واقع تنظیم و تقدیم دادخواست نخستین عملی است که برای طرح و تعقیب دعوی در دادگاه صورت می‌گیرد و شروع رسیدگی در دادگاه مستلزم تقدیم دادخواست است. دادخواست به دفتر دادگاه صالح تسلیم می‌گردد و کسی را که دادخواهی می‌کند خواهان و طرف او را خوانده و آنچه را از دادگاه می‌خواهد خواسته می‌نامند. دادخواست یکی از مهمترین برگه‌های قضایی است که دعوی را افتتاح می‌کند، در تنظیم آن باید دقت و مراقبت لازم را نمود تا دعوی به خوبی مطرح و بیان شود. یک دعوی برای اینکه بتواند در محاکم (دادگاه) مورد پذیرش قرار بگیرد باید دارای شرایطی باشد:

1- وجود حق منجز: حقی که مورد مطالبه قرار می‌گیرد باید منجز باشد. یعنی تحقق آن مشروط به وقوع یا عدم وقوع حادثه‌ای در آینده نگردد، و حقی که حین اقامه دعوی به وجود نیامده است قابل مطالبه نیست به این ترتیب نمی‌توان نسبت به حق معلق یا مشروط یا حق موجد اقامه دعوی نمود.

2- داشتن نفع: برای اقامه دعوا وجود حق به تنهایی کافی نیست. باید خواهان در این کار نفع مشروع و عقلایی داشته باشد. اگر اثبات دعوا و صدور حکم هیچ نفع مادی یا معنوی برای او نداشته باشد، درخواست مدعی پذیرفته نمی‌شود (ماده 2 قانون آیین دادرسی مدنی). برای مثال، اگر مدعی طلبکار پولی باشد که از ارزش افتاده، دادخواهی برای محکوم ساختن بدهکار، به دلیل نداشتن نفع، رد می‌شود. همچنین نمی‌توان خوانده را به مسترد نمودن مشروب محکوم کرد زیرا منشأ دعوی یک معامله نامشروع است.

3- داشتن اهلیت: اقامه دعوا یک عمل حقوقی است. پس برای انجام دادن آن باید اهلیت تصرف داشت. صغیر و سفیه (سفیه کسی است که نمی تواند در امور مالی خود تصرف نماید، ولی در باقی امور توانایی انجام آنها را دارد) و مجنون و ورشکسته در امور مالی خود صلاحیت اقامه دعوا ندارند. خوانده دعوا می تواند از پاسخ دادن به ادعای این اشخاص امتناع ورزد و دادگاه مکلف است که قرار رد دعوا را صادر کند (شق 1 ماده 198 قانون آیین دادرسی مدنی) مدعی علیه نیز برای دفاع از دعوا باید اهل محسوب شود و هیچ دادخواستی به طرفیت محجور ان قابل رسیدگی نیست. (ماده 200 همان قانون) در واقع طرفین دعوی باید به سن قانونی رسیده باشند و اهلیت لازم برای تصرف در اموال خود را داشته یا اینکه از طریق نماینده قانونی دعوی را پیگیری نماید.

4- داشتن سمت: به طور معمول کسی دادخواهی می کند یا به دفاع از دعوا می پردازد که برای خود نفعی تصور کند، ولی لازم نیست که شخص ذی نفع در دعوا شرکت داشته باشد. وکیل یا نماینده قانونی اصحاب دعوا نیز می تواند به جای آنها در دادرسی دخالت کند. به طور مثال اگر دعوی به طرفیت شخصی به نام حسن بود هیچ کس دیگر نمی تواند به جای او در دادگاه حاضر شود مگر اینکه نماینده قانونی یا وکیل وی باشد که این نیز باید برای دادگاه به اثبات برسد.

صلاحیت دادگاه:

صلاحیت اختیاری است که قانون برای رسیدگی به دعاوی معین به دادگاه داده است که مطابق آن به دعوی رسیدگی کرده و آن را فیصله دهد. واگذاری این اختیار نخست به وسیله قانون اساسی به عمل آمده است که اصل 150 می گوید: مرجع رسیدگی به شکایات دادگستری است. مدعی در انتخاب دادگاه آزاد نیست و باید به دادگاهی رجوع کند که برای رسیدگی صلاحیت دارد. این صلاحیت را به دو گروه ممتاز می توان تقسیم کرد:

1. در مرحله نخست باید نوع دادگاه را تشخیص داد آیا برای رسیدگی به ادعا دادگاه: صلاحیت ذاتی 1. های عمومی صلاحیت دارند یا مراجع اختصاصی (مانند هیأت حل و اختلاف شهرداری و مالیاتی). پس از این مرحله بر فرض که دانسته شد دعوا باید در مراجع عمومی مطرح شود باید دید کدام یک از دادگاههای کیفری یا حقوقی یا اداری صاحب برای رسیدگی هستند. در مرحله سوم و پس از تعیین نوع و صنف نوبت به تمیز درجه آن دادگاه می رسد. مثلاً ذات صلاحیت دادگاه نظامی، رسیدگی به تخلفات نظامیان است.
2. بعد از تمیز دادگاهی که صلاحیت ذاتی برای رسیدگی به دعاوی دارد تازه دادخواه با: صلاحیت نسبی. این پرسشها روبرو ست که دعوی را در دادگاه کدام محل باید طرح کند و رسیدگی نخست آن با کدام دادگاه است؟

در پاسخ پرسش نخست به اجمال می توان گفت، که اصولاً محل اقامت خوانده صالح است. مگر این که در قانون محل دیگری پیش بینی شده باشد (ماده 11 قانون آیین دادرسی) چنان که در دعاوی راجع به اموال غیر منقول دادگاه محل وقوع ملک (ماده 12) و در دعاوی بطلان تقسیم، دادگاهی که تقسیم به وسیله آن انجام شده است، صلاحیت رسیدگی دارند. ولی در بیشتر موارد دادگاه محل اقامت خوانده صالح به رسیدگی است.

در پاسخ پرسش دوم نیز باید گفت، رسیدگی به مرحله نخستین تمام دعوی اعم از کیفری و حقوقی با دادگاه عمومی است. (ماده 3 قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب)، مگر این که قانون آن را در صلاحیت دادگاه دیگر قرار داده باشد. صلاحیت رسیدگی به کلیه دعوی مربوط به قاچاق و مواد مخدر، جاسوسی و براندازی نظام و رباو ... با دادگاه انقلاب است.

دفاع از دعوا: خوانده در برابر دعوا از دو راه می تواند از خود دفاع کند:

- ایراد

- دفاع به معنی خاص

در مورد نخست او پاسخ مدعی را در ماهیت ادعا نمی دهد (مثلاً اگر ادعا در باب مطالبه پول یا تخلیه ملکی باشد نمی گوید که مدیون نیست یا بر مک مورد تصرف حق دارد) یا ضمن پاسخ به ماهیت دعوا، در مورد پذیرش و جریان دعوا ایراد می کند و آن را قابل شنیدن نمی داند: برای مثال، دادگاه را برای رسیدگی صالح نمی داند. یا ادعا می کند که خواهان نفع مشروعی در دنبال کردن دعوا ندارد، یا دعوا متوجه او نیست... و مانند آن (مواد 84 به بعد قانون آیین دادرسی مدنی) در این گونه موارد، دادگاه سخنی درباره اصل حق نمی گوید؛ درباره درستی دعوا نظر می دهد و در صورتی که دادگاه ایراد را وارد بداند قرار عدم صلاحیت یا رد دعوا صادر می کند. برعکس در دفاع بع معنی خاص، خوانده منکر وجود حق مدعی می شود، اگر او خود را طلبکار دانسته، خوانده اعلام برائت می کند و هرگاه ادعای مالکیت یا تجاوز کرده خوانده حق مالکیت او یا تجاوز خود را منکر می شود، در این موارد، اگر دفاع موجه باشد، دادگاه خواهان را به بی حقی محکوم می کند.

اصل بی طرفی دادرس و تعدیل آن:

جز در پاره ای موارد استثنایی، دادرس در امور مدنی به عنوان نگهبان حقوق عمومی یا پشتیبان حق و عدالت دخالت نمی کند. او بی طرف است و تنها به دلایلی می رسد که طرفین دعوا تقدیم کرده اند و به اموری می رسد که آنها خواسته اند. این که گفته اند «حق گرفتنی است نه دادنی» اشاره به همین نکته است که در دعوا کسی پیروز می شود که بهتر دلیل بدهد و شایسته تر بخواهد.

اصل بی طرفی دادرس از دو اصل دیگر به دست می آید که نخستین آنها «ممنوع بودن تحصیل دلیل است» و دوم را می توان «محدود بودن دادرسی به خواسته های دو طرف» نامید (ماده 2 همان قانون)

نتیجه مهمی که از این اصل گرفته می شود، نسبی بودن اعتبار حکم است. بدین معنی که آثار رأی دادگاه محدود به کسانی است که در دادرسی شرکت داشته اند و اشخاص خارجی از آن متأثر نمی شوند. زیرا مفاد رأی در واقع محصول کاردانی و چیره دستی آنهاست و دادرس در جستجوی حقیقت آزاد نبوده است.

باید افزود که اصل بی طرفی دادرس نیز در قوانین به طور مطلق باقی نمانده است بی گمان هنوز هم دادرسان از جمع آوری دلایل یا تحقیق به سود یکی از دو طرف دعوا پرهیز می کنند. ولی قانون دست آنان را نبسته و

قاعده سنتی بی طرفی دادرسی را تعدیل کرده است. چنان که در ماده 8 قانون اصحاب پاره ای از قوانین دادگستری مصوب تیرماه 1356، بعد از اعلام تأیید قانون آیین دادرسی مدنی درباره ارزش و موعد اقامه دلیل برای اصحاب دعوا، می خوانید که: «... ولی دادگاه می تواند هر گونه تحقیق و یا اقدامی را برای کشف واقع بعمل آورد...». ماده 199 ق. آ. د. م. مصوب 1379 نیز اعلام می کند: «در کلیه امور حقوقی، دادگاه علاوه بر رسیدگی ه دلایل مورد استناد طرفین دعوا، هر گونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد انجام خواهد داد».

با وجود این، رویه قضایی این حکم را تفسیر محدود می کند و می کوشد که در چاقوب اعلام های دو طرف و مستندهای موجود در پرونده محصور بماند و حقیقت را در درون این حصار جستجو کند.

رأی دادگاه

تفاوت قرار و حکم: رأی دادگاه در صورتی «حکم» نامیده می شود که دارای دو صفت ممتاز باشد:

1. بنابراین تصمیمی که در دادگاه در پاسخ ایرادهای طرفین می گیرد حکم. راجع به ماهیت دعوا باشد. نیست. باید وجود حقی را که مستند دادخواهی قرار گرفته است بشناسد یا انکار کند.
2. یعنی تمام نزاع یا جزئی از آن را تمام کند و پرونده را از دادگاه ببرد. برای رسیدگی به قاطع دعوا باشد، دلایل طرفین و تأمین حقوق احتمالی آنها و مشورت با کارشناس، دادرسی ناچار است که پیش از تصمیم نهایی خود آرای صادر کند. هدف از این آراء تهیه مقدمات حوکلزاری است و به همین جهت آنها را «آراء مقدماتی» می نامند: مانند قرار تأمین خواسته و ارجاع به کارشناس و توقف اجرائیه و تحقیق محلی... و مانند اینها. این تصمیم ها راجع به ماهیت دعواست ولی چون آن را قطع نمی کند، حکم نامیده نمی شود. هر تصمیم که این دو صفت را نداشته باشد «قرار» است، خواه قاطع دعوا باشد (مانند قرار رد دعوا یا عدم صلاحیت) یا پرونده را آماده رسیدگی و صدور حکم سازد. ماده 154 قانون آیین دادرسی مدنی در این باره می گوید:

« رأی دادگاه ، اگر راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن جزئاً یا کلاً باشد، کم والا قرار نامیده می شود.»

رأی اعلامی و تأسیسی: مهم ترین اثر رأی تمیز «حق» است. دادگاه بدین وسیله اعلام می کند که از دو طرف دعوا کدام حق دارد و کدام متجاوز است. برای مثال ، کسی به استناد طلبی که از دیگری دارد او را به دادرسی می خواند و از دادگاه اجرای حق خود و الزام مدیون را تقاضا می کند. دادرسی گفته او را می شنود، به دلایل رسیدگی میکند و سرانجام اعلام می دارد که حق با کیست و چگونه باید آن را اجرا کرد.

ولی گاه نیز رأی به اعلام حقی که وجود داشته نمی پردازد؛ خود وضع جدیدی به وجود می آورد؛ چنان که در دعوا جبران خسارت، دادگاه حکم به پرداختن مبلغی به زیان دیده می دهد و بدین وسیله او را طلبکار مقداری پول می کند، یا حکم به طلاق زوجه غایب می دهد، یا حکم ورشکستگی تاجز و حجر سفیه را صادر می کند... و مانند اینها. این دسته از آراء را «تأسیسی یا موجد حق» می گویند و آنها را در برابر «آرای اعلامی» قرار می دهند.

آثار رأی دادگاه:

رای دادگاه سه اثر مهم دارد: 1) قدرت اجرایی 2) فراغ دادرسی 3) اعتبار امر قضاوت شده.

1. احترام به رای دادگاه بر همه مقام ها و اشخاص واجب است. اگر محکوم علیه آن را اجرا نکند، به درخواست محکوم له اجراییه صادر می شود و با رعایت تشریفات خاص، مأموران اجرا حکم را به زور تحمیل می کنند. مقام های اداری نیز، اگر مانعی در این راه به وجود آورند، به انفصال از خدمت و زندان محکوم می شوند.

قدرت اجرایی به آرای قطعی، یا رای که به طور موقت قابل اجرا شناخته شده است تعلق دارد.

1. فراغ دادرسی: همین که دادگاه درباره موضوعی تصمیم گرفت از رسیدگی به آن فارغ می شود و دیگر نمی تواند نظر خود را تغییر دهد (ماده 155 قانون آیین دادرسی مدنی) تمام آراء اعم از قطعی و پژوهش پذیر و حکم و قرار، برای مرجع صادرکننده آن همین منع را به وجود می آورد. با وجود این قرار های موقتی را که در موارد فوری صادر می کند با شرایطی الغا کند.
2. اعتبار امر قضاوت شده که همین که رای قطعی صادر شد، نه تنها دادگاه صادرکننده فارغ از دعوا می شود، هیچ دادگاهی حق استماع مجدد آن را ندارد. دعوا را در این حالت «مختوم» می نامند و اعتبار حکمی که درباره آن صادر شده «اعتبار امر قضاوت شده» و گاه «حاکمیت امر مختوم» نامیده می شود.
3. اگر کسی درباره امر مختوم از نو درخواست رسیدگی کند، دادگاه مکلف است از پیش خود یا در اثر (ایراد خوانده، قرار رد دعوا را بدهد) بند 6 ماده 84 قانون آیین دادرسی مدنی.

نسبی بودن اعتبار امر قضاوت شده:

دادگاه در صورتی می تواند به استناد این قاعده از رسیدگی به دعوا امتناع کند که بین امر قضاوت شده و دعوا جدید تفاوتی نباشد. این یگانگی به دو شرط حاصل می شود: 1) اتحاد اصحاب دعوا 2) اتحاد مسائل مورد دعوا. چنان که ماده 84 قانون آیین دادرسی مدنی می گوید:

«در موارد زیر خوانده می تواند ضمن پاسخ نسبت بجماعت دعوا، ایراد کند... 6- دعوای طرح شده سابقاً بین همان شخص یا اشخاصی که اصحاب دعوا قائم مقام آنان هستند، رسیدگی شده نسبت به آن حکم قطعی صادر شده باشد.»

مقصود از اتحاد اصحاب دعوا این نیست که در دو دعوا اشخاص شرکت کننده یکسان باشند. این شرط در صورتی تحقق می یابد که نتیجه دادرسی در دعوا دوم عاید همان اشخاصی شود که از حکم سابق متأثر شده اند. بنابراین دعوایی را که شخص به وسیله نماینده خود طرح کرده است نمی تواند دوباره آغاز کند و برعکس هیچ مانعی ندارد دعوایی را که شخص به عنوان نماینده در آن شرکت داشته از نو به نام خود مطرح سازد.

بسیاری از نویسندگان شرط اتحاد دو دعوا را به دو شرط تحلیل کرده اند: اتحاد موضوع و اتحاد سبب. منظور از اتحاد موضوع، یگانگی حقی است که دوباره مورد مطابقت قرار گرفته است و مقصود از اتحاد سبب این است که در هر دو دعوا مبنای حق موضوع دعوا نیز یکسان باشد. برای مثال، فرض کنیم مستأجری بر موجد

اقامه دعوا کند و تسلیم خانه مورد اجاره را بخواهد. در این دعوا مبنای حق مطابحه خانه عقد اجاره است. حال اگر دعوا دیگری برای تسلیم خانه بین همان اشخاص مطرح شود و این بار خواهان سبب خریدن خانه تقاضای تسلیم آن را بکند، با آنکه حق مورد مطالبه و اصحاب دعوا در هر دو یکی است، سبب دعوا و مبنای حق تغییر کرده است. به همین جهت مساه مورد دعوا همان نیست که در گذشته مطرح شده و هیچ منعی ندارد که دادرسی به این درخواست دوباره بر مبنای جدید رسیدگی کند.

اهمیت اثبات حق و آوردن دلیل:

برای استفاده از حق وجود آن کافی نیست. اگر حق همراه دلیل نباشد و به اثبات نرسد اجرای آن منوط به میل بدهکار می باشد و نمی توان از نیروی دولت در این راه یاری خواست چه بسا حقوقی که به دلیل بی تجربگی یا حسن نیت صاحب آن از بین می رود و چه بسیاری کسانی که چون وسیله اثبات حق خود را ندارند یا از دادخواهی منصرف می شوند یا دعوا را می بازند و به جبران خسارت متجاوز نیز محکوم می شوند. آوردن دلیل به طور معمول وقتی ضرورت پیدا می کند که وجود حق انکار شده و دعوا به جریان افتاده است. به همین جهت بیشتر نویسندگان دلیل را از وسایل اثبات دعوا یا دفاع از آن می شمرند. قانون مدنی جلد سوم را به «ادله اثبات دعوا» اختصاص داده (مواد 1257 به بعد) و قانون آیین دادرسی مدنی در تعریف دلیل می گوید: «... عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات دعوا یا دفاع از دعوا به آن استناد می نمایند.» (ماده 353)

با وجود این نباید چنین پنداشت که دلیل تنها در اثبات یا دفاع از دعوا به کار می آید. اجرای حق در روابط اجتماعی با آوردن دلیل بستگی دارد، هر چند که در این روابط به صورت دعوا در دادگاه مطرح نشده باشد. کسی که می خواهد زمینی را بفروشد باید برای اثبات مالکیت خود به سر دفتر و خریدار دلیل بدهد. مردی که مایل به ازدواج است باید ثابت کند که به سن بلوغ رسیده است. شخصی که درخواست ثبت ملکی را به نام خود دارد، باید ثابت کند که متصرف آن ملک است... گذشته از اینها، گاه دلیل از لوازم حق است، چنان که طلاق در صورتی مؤثر است که نزد دو شاهد عادل انجام شود، یا انتقال املاک جز با سند رسمی و ثبت در دفتر مخصوص امکان ندارد.

اثبات حق با کیست؟

اثبات حق با کسی است که اجرای آن را از دادگاه می خواهد. این شخص را در اصطلاح «مدعی» یا «خواهان» می نامند. مثال: کسی که ادعا می کند که از دیگری طلبکلو است و بدهکار حق او را نداده است. دیگری از دادگاه می خواهد که غاصبی را از ملکش بیرون کند. در این دو دعوا، کسی که به دادگاه رجوع کرده و تغییر وضع موجود را می خواهد باید دلیل بدهد: او باید اثبات کند که حقی بر عهده بدهکار دارد یا صاحب ملکی است که به وسیله خوانده غصب شده است. ولی، اشکال در این است که گاه طرف نیز در مقام دفاع به اموری استناد می کند که نیازمند اثبات است. برای مثال، خواننده وجود طلب را می پذیرد ولی ادعا می کند که آن را پرداخته، یا تصرف در ملک را قبول دارد لیکن مدعی است که آنرا تخلیه کرده یا از خواهان خریده است. پس نمی توان گفت کسی که ابتدا به دادگاه رجوع کرده و تغییر وضع موجود را می خواهد همیشه عهده دار اثبات امور است. باید در پی معیاری بود که به وسیله آن معلوم شود دلیل را از کی باید خواست؟ مرسوم است که می گویند اثبات به عهده مدعی است (البینه علی المدعی) ولی در گیرودار گفتگوهای دو طرف تمیز مدعی و منکر چندان ساده نیست. در تشخیص مدعی باید به مفاد گفته او توجه داشت و سمت اصلی او را در دعوا اصلی از یاد برد. مدعی کسی است که بر خلاف ظاهر و اصل سخن می گوید: 1. در مسائل اجتماعی و طبیعی پاره ای از وقایع بیشتر رخ می دهد، چندان که گویی طبیعت امور آن را ایجاب می کند. خلاف این سیر طبیعی امری است استثنائی و خلاف ظاهر. پس، هرگاه تردید شود که امری بر مدار

طبیعی و غالب خود روی داده یا در زمره امور استثنائی است، کسی که وقوع استثنا را تایید می کند «مدعی» است و باید آن را ثابت کند. برای مثال، زن و شوهری در یک خانه با آرامش زندگی می کنند. پس از چندی زن ادعا می کند که شوهر او نفقه نپرداخته و مرد پاسخ می دهد که هزینه زندگی را بر طبق متعارف به عهده داشته است. در این دعوا، زن مدعی است زیرا در اجتماع ما مرسوم است که معاش خانواده را شوهر تامین می کند و برای اثبات خلاف آن باید دلیل آورد. گاه قانونگذار همین ظهور را به صورت دلیل مقرر می دارد و بر مبنای آن تکلیف آوردن دلیل را به عهده مدعی خلاف ظاهر می گذارد. دلایلی که بدین گونه بر مبنای غلبه و ظهور قرار گرفته است «اماره قانونی» گویند. برای مثال، طفلی که در زمان زوجیت به دنیا می آید، به طور معمول از آن شوهر است و کسی که ادعای نامشروع بودن آن را می کند باید دلیل بدهد و همین امر را قانونگذار به صورت «اماره فراش» مقرر می دارد (ماده 1158 قانون مدنی) یا ظاهر حکم می کند کسی که به عنوان مالکیت مالی رادر تصرف دارد مالک است و بر مبنای همین ظهور قانونی «اماره تصرف» را ایجاد کرده است. (ماده 35 قانون مدنی) 2. گاه نیز قانونگذار برای فصل دعوا اصولی ایجاد می کند که هدف اساسی آن رفع سرگردانی دادرس است نه کشف واقع: مانند اصل برائت، که ماده 197 قانون آیین دادرسی مدنی درباره آن می گوید: «اصل برائت است». بنابراین، اگر کسی مدعی حق یا دینی بر دیگری باشد، باید آنرا اثبات کرد، وگرنه مطابق این اصل حکم به برائت مدعی علیه داده خواهد شد. همچنین اصل استصحاب که آن را «ابقاء ما کان» تعریف کرده اند: بدین معنی که هرگاه وجود امری به یقین در گذشته معلوم باشد و پس از آن بقایش مورد تردید قرار گیرد، به همان حالت سابق حکم می شود. ماده 198 قانون آیین دادرسی مدنی یکی از موارد اجرای این اصل را بدین شرح بیان می کند: «در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد اصل بقای آن است، مگر خلافش ثابت شود.»

اثبات چه امری به عهده مشتری است:

ادعاهای طرفین بر دو مبنای ممتاز استوار است: 1. وقایع و اعمال حقوقی که ریشه و سبب حق مورد ادعا قرار می گیرد. 2. قواعد حقوقی که بر روابط آنها حکمفرماست. برای اینکه دادرس بتواند ادعا را با قانون تطبیق کند و حکم شایسته بدهد، باید این هر دو مبنا را احراز کند. امری که در باب وقایع مورد ادعا رخ می دهد «مسائل ماهوی» و چگونگی اجرای قواعد حقوقی را درباره آنها «مسائل قانونی» می نامند. فرض کنیم شخصی ادعا دارد که در نتیج بی مبالاتی خوانده سگ او به من آسیب رسانده است، و از دادگاه می خواهد که صاحب سگ را به جبران خسارات محکوم کند. محکوم ساختن خوانده منوط بر این است که در مرحله نخست بی مبالاتی او در نگهداری از سگ و آسیب دیدن خواهان به وسیله این حیوان ثابت شود (مسائل ماهوی) و در مرحله دوم احراز شود که قانون صاحب حیوان را مسؤول خساراتی که در نتیجه تقصیر در حفظ حیوان به بلوآمده است می داند (مسئله قانونی).

اثبات «مسائل ماهوی» به عهده مدعی است و او باید دلایل وقوع حوادثی را که مبنای حق خویش می داند به دادگاه بدهد، ولی اشخیص قانون حاکم بر دعوا با دادگاه است و هیچ دادرسی نمی تواند به بهانه سکوت طرفین و نقص دلایل آن از اجرای قانون خودداری کند؛ چنان که در مثال یاد شده، مدعی باید دلیل مالکیت حیوان و تقصیر در حفظ آن و ورود ضرر را به دادگاه بدهد، لیکن تشخیص قانونی که بر این رابطه حکومت می کند و چگونگی اجرای ماده 334 قانون مدنی با دادگاه است.

با وجود این در مواردی که دادگاه به حکم قوانین ایران باید قانون خارجی را اجرا کند، از دادرس نمی توان انتظار داشت که به حقوق تمام کشورها احاطه داشته باشد. پس ناچار بایستی طرفین دعوا او را یاری کنند و وجود قانون خارجی و عرف و رویه قضایی و عقاید علمای آن کشور را در دادگاه مدلل دارند. هر چند که از لحاظ نظری دادرس در این باب مامور اجرای قانون خارجی است و باید آن را از پیش خود احراز کند، اشکال

های عملی این کاوش بسیاری از علمای حقوق را بر آن داشته است که وجود قانون خارجی را در زمره مسائل ماهوی شمارند.

این توجیه، از لحاظ امکان مشاوره با اصحاب دعوا و استفاده از مدارک آنان منطقی است ولی هرگز نمی تواند مانع کاوش مستقیم دادرس شود و او را چنان که در سایر امور ماهوی پذیرفته شده است، پای بند و محدود به دلایل اصحاب دعوا سازد.

سهم دادرس در ارزیابی و پذیرش دلایل :

چنان که گفته شد، در امور مدنی دادرس مأمور کشف واقع نیست. در پی اجرای عدالت است ولی با چراغی که طرفین دعوا بر سر راهش نهاده اند. تحصیل دلیل برای او ممنوع است و در هر حال پای بند خواسته ها و دلایل اصحاب دعواست.

با این همه نباید سهمی را که او در اداره و بررسی و ارزیابی دلایل دارد از یاد برد. دادرس باید تشخیص دهد که آیا دلیل به موقع داده شده و برای اثبات ادعا پذیرفته است یا نه؟ شهادت گواهان وجدان او را باید قانع کند، رجوع به کارشناس و معاینه محل بسته به نظر اوست و می تواند آنچه را که درباره دعوا لازم می بیند از گواه و کارشناس بپرسد، قرار ابراز دفاتر تجارتي را صادر کند یا شخص مدعی و منکر را برای ادای توضیح به دادگاه بخواند... و مانند اینها.

وانگهی در امور حسبی، که نزاعی در بین نیست دادرس عنوان مشاور و نگهبان حقوق عمومی را دراد و می تواند هر تحقیقی را که لازم می داند انجام دهد(ماده 14 قانون امور حسبی) برای مثال در رسیدگی به درخواست حجر و نصب قیم و انحصار وراثت و تقسیم ترکه ی مهر و موم آن، مسائل گوناگونی مطرح می شود که دادرس با آزادی می تواند آنها را حل کند.

ماده 8 قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری مصوب تیرماه 7 این حکم را به تمام دعاوی سرایت داده است و به دادگاه اجازه می دهد که هرگونه تحقیق یا اقدامی را برای کشف واقع به عمل آورد و دیدیم که ماده 199 ق. آ. د. م. مص. ب. 1379 آزادی تحقیق دادرس را چگونه تامین کرده است.

دلایل اثبات حق

شمار این دلایل:

هر کس مدعی حقی باشد باید آن را اثبات کند. بار اثبات دلیل بر عهده مدعی است. در واقع وقتی شخصی به عنوان خواهان دادخواستی به دادگاه می دهد و می خواهد که خوانده را محکوم به خواسته مورد نظر خود کند باید برای اثبات ادعای خود دلایلی را بیاورد. در تعریف دلیل می توان گفت که عبارت از امری است که اصحاب دعوی برای اثبات یا دفاع از دعوی به آن استناد می کنند.

بر طبق ماده 1258 قانون مدنی: «دلایل اثبات دعوا از قرار ذیل است: 1) اقرا 2) اسناد کتبی 3) شهادت 4) امارات 5) قسم».

اقرار

تعریف اقرار: ماده 1259 قانون مدنی در تعریف اقرار می گوید: «... اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود».

اهمیت اقرار به این دلیل است که در فرآیند دادرسی نقش مؤثری دارد. به اعتقاد حقوقدانان مؤثرترین و مفیدترین دلیل اثباتی اقرار است. چنانچه اقرار خالی از عیب و ایراد باشد و بنحو صحیح تحصیل شود، بهترین مستند مدرکیه و تکیه‌گاه مرجع تحقیق خواهد بود. این ویژگی باعث شد تا در برخی تعابیر از اقرار بعنوان ملکه دلایل یاد کنند.

در قوانین قبل از انقلاب اسلامی ایران اقرار جنبه طریقت داشته اما در قوانین بعد از انقلاب اقرار جنبه موضوعیت یافته و لذا اقرار از اهم دلایل شمرده می‌شود و حتی مؤثر در نوع مجازات و میزان و زمان اجرای مجازات می‌باشد.

بنابراین اقرار نمی‌تواند حقی را به وجود آورد یا از بین ببرد و اقرار وسیله اعلام حق است و نشان می‌دهد که اقرار کننده دینی به عهده داشته و اکنون آن را می‌پذیرد. پس نباید اقرار را در شمار اعمال حقوقی (ایقاع) آورد. همچنین باید دانست که اعتبار و نیروی اثبات کننده اقرار محدود به رویدادهاست و درباه قواعد حقوق اثر ندارد. پس اگر خواننده دعوا اقرار کند که قانون مورد استناد خواهان وجود دارد یا همان معنی مورد نظر او را درست این اقرار نه خواننده را پای بند می‌کند نه دادگاه را از جستجو و اجتهاد بی‌نیاز می‌سازد. اعلان حق را در همه موارد نمی‌توان اقرار نامید. باید شخص وجود حقی را به زیان خود و به سود دیگری بپذیرد. پس اگر شخص وجود حقی را در روابط بین دیگران اعلام کند، کار او را «شهادت» یا «گواهی» می‌نامند.

شرایط درستی اقرار

سلامت و اعلام اراده: اقرار کار ارادی است و در صورتی اثر دارد که به قصد «اخبار» از وجود حق انجام گیرد. پس اگر شخصی به قصد شوخی و استهزاء دینی را برای خود تصدیق کند اقرار انجام نشده است. اگرچه نیز اثر اقرار را از بین می‌برد زیرا نفوذ هر کار ارادی منوط به داشتن اختیار است.

اصل 38 قانون اساسی برای زدودن آثار اقراری که به اکراه یا شکنجه صورت گرفته می‌شود اعلام می‌کند: «هر گونه شکنجه برای اقرار گرفتن و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار و سوگند مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

قانون مدنی در مبحث اقرار نیز یک بار دیگر تجزیه اراده را به دو عنصر قصد و رضا تایید می کند و در ماده 1262 می گوید:

«اقرار کننده باید..قاصد و مختار باشد»

برای وقوع «اقرار» اراده باید اعلام شود. این اعلام تشریفات خاص ندارد و ممکن است به وسیله نوشتن یا گفتن در دادگاه یا خارج از آن انجام پذیرد(مواد 203 و 204 قانون آیین دادرسی مدنی و 1260 قانون مدنی). ولی تنها به اعلان اراده مقرر واقع میشود و نیازی به موافقت «مقرر له» ندارد.

ماده 1272 قانون مدنی مقرر می دارد: «در صحت اقرار تصدیق مقرر له شرط نیست، لیکن اگر مفاد اقرار را تکذیب کند اقرار مزبور در حق او اثری نخواهد داشت»

اهلیت و اختیار: اقرار کننده باید اهلیت داشته باشد دیوانه و صغیر غیر ممیز در هیچ مورد صلاحیت اقرار را ندارد و سفیه و ورشکسته و صغیر ممیز نیز تنها به اموری می توانند اقرار کنند که برای انجام دادن آن صلاحیت دارند. بنابراین اقرار سفیه در امور مالی نافذ نیست. ولی در مسائل غیر مالی پذیرفته می شود. برای نشان دادن موارد نفوذ اقرار، دانایان حقوق قاعده ای فراهم آورده اند که به موجب آن «هرکس اختیار انجام دادن کاری را دارد اختیار اقرار به آن را نیز داراست.»(من ملک شیئاً ملک الاقرار به).

در مورد مقرر له، اهلیت تصرف شرط نیست. زیرا اراده او در تحقق اقرار موثر نیست ولی اهلیت تملک ضرورت دارد: «در مقرر له اهلیت شرط نیست، لیکن بر حسب قانون بلید بتواند دارای آنچه کهبه نفع او اقرار شده است بشود.»(ماده 1266 ق.م)

بطلان اقرار معلق:

خبر دادن از هیچ امری نمی تواند معلق باشد. اراده خلاق می تواند زمینه ای بسازد که در صورت وقوع حادثه ای تبدیل به حق شود ولی معقول به نظر نمی رسد که واقع را به گونه ای معلق اعلام دارد. به همین جهت ماده 1268 قانون مدنی می گوید: «اقرار معلق موثر نیست».

تعیین و امکان وقوع موضوع:

مقرر له و موضوع اقرار نیز باید قابل تعیین باشد و حق که موجب اقرار تایید شده بر طبق عقل و عادت و قوانین، بتواند به سود او ایجاد شود(ماده 1269 قانون مدنی)

تعیین کامل مقرر له ضروری نیست و همین که درباره موضوع آن علم اجمالی ایجاد شود کافی است. چنان که ماده 1271 قانون مدنی مقرر می دارد: «مقرر له اگر به کلی مجهول باشد اقرار اثری ندارد و اگر فی الجمله معلوم باشد، مثل اقرار برای یکی از دو نفر معین صحیح است.»

آثار اقرار

قاطعیت اقرار:

«هرگاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل حقانیت طرف است، خواستن دلیل دیگر برای ثبوت آن حق لازم نیست» (ماده 202 آ. د. م.). اقرار دعوا را از بین می برد و اقرار کننده و قائم مقام او به مفاد آن پای بند هستند. باید دانست که قطع دعوا به وسیله اقرار تنها به عنوان اصل پذیرفته می شود. زیرا اگر دروغ بودن گفته مقرر دادگاه اثبات شود اثری بر آن بار نیست (ماده 1276 قانون مدنی)

بر طبق ماده 1271 قانون مدنی:

«انکار بعد از اقرار مسموع نیست، لیکن اگر مقرر ادعا کند که اقرار فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می شود و همچنین است در ورثی مه برای اقرار خود عذری ذکر کند که قابل قبول باشد، مثل اینکه بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده، لیکن دعاوی مذکور مادامی که اثبات نشده مضر به اقرار نیست»

در امور کیفری اقرار متهم در صورتی موثر است که در دادرسی ایجاد یقین کند پس اگر در استگویی متهم یا سازگاری اقرار با واقعیت تردید باشد دادرسی می تواند به آن اعتنا نکند و به منظور کشف واقع به دلایل دیگر برسد زیرا احتمال فراوان دارد که اقرار به منظور مصون داشتن مرتکب واقعی از مجازات باشد پس ارزیابی و تمیز اعتبار چنین اعلامی از رابطه خصوصی فراتر می رود و به حقوق عمومی ارتباط پیدا می کند.

اصل تجزیه ناپذیر بودن اقرار

اگر خواننده تمام ادعا یا بخش معینی از آن را تصدیق کند اقرار او ساده است و هیچ گفتگویی در باب تجزیه آن به میان نیم آید. ولی اشکال در این است که پذیرفتن بی چون و چرای دعوا کمتر اتفاق می افتد. خواننده می داند که اقرار او به محکومیتش منتهی می شود. پس اگر واقعه مورد استناد مدعی را به ناچار بپذیرد سعی می کند به آن رنگ خاصی ببخشد و قیودی بر آن بیفزاید که اثر دلخواه برای مدعی به بار نیاید در این صورت اقرار را «موصوف» و «مقید» می خوانند و این پرسش به میان می آید که آیا مدعی می تواند بخشی از اقرار را که به سود اوست بپذیرد و برای اثبات بخش دیگری از مقرر دلیلی بخواهد یا باید گفته او را به طور دربست و با همه قیود و اوصافش قبول یا انکار کند؟

برای مثال خواهان ادعا دارد که مالی به امانت نزد خواننده دارد یا پولی از او می خواهد که از دادن آن امتناع می کند. خواننده به تصرف داشتن مال موضوع دعوا یا داشتن بدهی اقرار می کند ولی نه به شکل ساده: می گوید مال مورد اشاره را مدعی به من داده لیکن به عنوان بخشش بوده است نه امانت؛ از من طلب دارد ولی طلب بدون بهره که باید به اقساط طولانی پرداخته شود. یا بگوید پولی را که به من پرداخته به منظور تادیه دینی بوده است که داشته و نمی تواند آن را دوباره پس بگیرد.

ماده 1282 قانون مدنی پاسخ این پرسش را داده است. موافق این ماده:

«اگر موضوع اقرار در محکمه مقید به قید یا وصفی باشد، مقر له نمی تواند آن را تجزیه کرده و قسمتی از آن که به نفع اوست بر ضرر مقر استفاده نماید و از جزء دیگر آن صرفنظر کند»

بنابراین در مثال های یاد شده خواهان نمی تواند تصرف خوانده را بر مال بپذیرد و بخشیدن به او را تکذیب کند، یا اقرار به اصل طلب را درست و ادعای بی بهره بودن یا مدت داشتن بدهی را نادرست شمارد و از مقر در این باره دلیل بخواهد.

امکان استثنایی تجزیه اقرار

اصل «تجزیه ناپذیر بودن اقرار» در دو مورد اجرا نمی شود:

1. در موردی که مدعی بخشی از اقرار را که به سود اوست می پذیرد و نادرست بودن بخشی دیگر را اثبات می کند: مانند این که در فرض های گذشته مدعی در دادگاه ثابت می کند که تسلیم مال به عنوان بخشش نبوده یا پول بدون مدت قرض داده شده و باید تمام آن پرداخته شود. در این مورد مقر له از جزء دوم اقرار صرفنظر نکرده؛ برای اثبات خلاف آن دلیل داده است.
2. گاهی خوانده واقعه مورد استناد خواهان را می پذیرد ولی مدعی حادثه دیگری می شود که بلواقعه نخست ارتباط نزدیک دارد و اثر آن را از بین می برد: مانند این که دین را همان گونه که ادعا شده تصدیق می کند ولی مدعی می شود که آن را پرداخته یا در اثر توافق طرفین تبدیل به دین دیگری شده یا به سبب تهاتر ساقط شده است. این اقرار را که دو جزء مستقل دارد اقرار مرکب می خوانند و تجزیه (آن هیچ اشکالی ندارد) ماده 1283 قانون مدنی

اسناد

تعریف:

بر طبق ماده 1282 قانون مدنی:

«سند عبارت است از هر نوشته که در مقام اثبات دعوا یا دفاع قابل استناد باشد»

هر نوشته ای ممکن است در اثبات یا دفاع از دعوایی به کار آید بنابراین قید انتهای ماده 1284 بدین منظور است که «نوشته» در دعوایی «سند» به شمار می رود که برای اثبات یا دفاع قابل استناد باشد. بدین ترتیب ممکن است نوشته ای در یک دعوا سند باشد و در دعوای دیگر به این وصف خوانده نشود.

سند به طور معمول برای اثبات اعمال حقوقی به کار می رود (مانند اجاره نامه و شرکتنامه و طلاقنامه و سند خرید و فروش) و به ندرت اتفاق می افتد که در وقایع حقوقی از این وسیله استفاده شود: چنان که برای اثبات

تولد و مرگ اشخاص اسناد ثبت احوال تنظیم می شود و سند مالکیت نیز ممکن است بر مبنای تصرف صادر شود.

نوشته ای که در اثبات اعمال حقوقی به کار می رود در صورتی سند است که به وسیله شخصی یا اشخاصی که در ایجاد آنها اثر دارند تنظیم شود. اگر کسانی که در وقوع آن عمل دخالت نداشته اند اطلاعات خود را بنویسند، نوشته ای که تنظیم می شود «شهادتنامه» است نه سند. همچنین است گواهی اشخاص در وقوع حوادث خارجی؛ چنان که قانون مدنی در ماده 1285 اعلام می دارد که: «شهادتنامه سند محسوب نمی شود و فقط اعتبار شهادت را خواهد داشت»

فایده و اهمیت:

سند رایجترین وسیله اثبات حق است. هزینه دادرسی و تشریفات طولانی آن سبب شده است که اشخاص در پیمودن این راه دشوار تامل کنند با طرف خود به گفتگو پردازند و راه گریزی بیابند. پس دعوا هنگامی آغاز می شود که امید هرگونه اصلاح از بین رفته است و هر دو طرف در مطالبه و انکار حق مصمم هستند. در این شرایط کمتر اتفاق می افتد که خوانده یکبار به سود طرف اقرار کند و دادرسی را از استناد به سایر دلایل بی نیاز سازد.

شهادت و سوگند در قراردادها کمتر مورد استفاده قرار می گیرد و بیشتر برای تقویت و تکمیل اسناد به کار می رود امارات نیز در همه دعاوی قابل استناد نیست. وانگهی خواهیم دید که اماره بر مبنای غلبه و ظاهر استوار است و دادگاه به یاری آن به طور مستقیم به حقیقت نمی رسد.

سند پیش از دعوا تنظیم می شود و چون هنوز نزاعی در بین نیست دو طرف با حسن نیت و دقت بیشتر آن را می نویسند و گاه نیز حقوقدانی به عنوان سر دفتر یا مشاور حقوقی آنان را راهنمایی می کند. این نوشته ثابت می ماند و گذشت زمان از اعتبار آن نمی کاهد در حالی که خاطره ها از بین می رود و چه بسا گواهان از دسترس مدعی خارج نمی شوند.

از همه مهم تر این که ارزیابی سند با دادگاه نیست و ضرورتی ندارد که مانند شهادت دادرسی را قانع کند. «دادگاه نمی تواند به مفاد اسنادی که صدور آن از کسی که سند به او نسبت داده شده محرز باشد بدون دلیل ترتیب اثر ندهد» (ماده 375 قانون آیین دادرسی مدنی)

اقسام سند:

سند را به اعتبارهای گوناگون می توان تقسیم کرد چنان که پاره ای از نوشته ها بدون امضا نیز اعتبار دارد (مانند دفاتر تجاری) و دسته بزرگی از آنها بی امضا پذیرفته نمی شود ولی به لحاظ اعتبار و قدرت اجرایی و تشریفات تنظیم اسناد به دو گروه ممتاز تقسیم شده است: (1) اسناد رسمی (2) اسناد عادی

اسناد رسمی

شرایط رسمی بودن سند:

نوشته ای سند رسمی است که دارای این سه شرط باشد:

1. وسیله مامور رسمی تنظیم شود: امتیازهای سند رسمی به خاطر این است که تنظیم کننده آن تابع نظامات مخصوص است و برای اجرای قوانین مسوولیت دارد؛ شاهد ممتازی است که قانون به او اعتماد دارد و گفته هایش را درست می شمارد. بنابراین اسنادی که اشخاص در روابط خود تنظیم می کنند به هر شکل و در هر شرایطی که باشد سند عادی محسوب است.
2. مامور رسمی برای تنظیم سند صالح باشد: ماموران رسمی باید در حدود قوانین انجام وظیفه کنند. هر صنف صلاحیت خاص دارند و کاری را که بیرون از این مرز انجام دهند رسمیت ندارد. بیشتر اسناد را سردفتران می نویسند، ولی سندی که نزد مامور رسمی صالح نوشته شود، در هر مقام که باشد رسمی است چنان که صورت مجلس و رای دادگاه و اسناد سجلی و گزارش های ماموران شهربانی و ژاندارمری از نمونه های بارز این گونه اسناد است

بنابراین اگر مامور مالیات سند نکاح تنظیم کند یا کلانتر شهربانی اجاره نامه بنویسد، اسناد تنظیم شده عادی است؛ همچنان که هرگاه سر دفتر نیز سند سجلی صادر کند، نوشته او امتیاز سند رسمی را ندارد.

1. تشریفات سند رسمی: رعایت نکردن تشریفات که برای اثبات اسناد رسمی مقرر شده است اعتبار سند رسمی را از بین می برد؛ چنان که اگر سر دفتری هویت طرفین معامله را احراز نکند یا سند را برای آنان نخواند سندی که تنظیم شده عادی است از این قاعده مقررات مربوط به حق تمبر استثنا شده و (تجاوز به آنها را از رسمیت خارج نمی کند) ماده 1294 قانون مدنی

اعتبار سند رسمی:

به موجب ماده 1292 قانون مدنی:

«در مقابل اسناد رسمی یا اسنادی که اعتبار اسناد رسمی را دارد انکار و تردید مسموع نیست و طرف می تواند ادعای جعلیت نسبت به اسناد مزبور کند یا ثابت نماید که اسناد مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده»

برای فهمیدن این ماده توجه به نکات زیر ضروری است:

1. هرگاه کسی که سند عادی به زیان او ابراز شده درستی انتساب آن را تصدیق کند یا اصالت سند عادی در دادگاه ثابت شود، این سند اعتبار رسمی را پیدا می کند (ماده 1291 قانون مدنی) بنابراین مقصود از عبارت: «... یا اسنادی که اعتبار سند رسمی را دارد» اشاره به این گونه اسناد عادی است

2. اگر سند عادی که مورد استناد قرار گرفته منتسب به خواننده باشد و او منکر صدور سند از طرف خود شود، دفاع او را «انکار» گویند و هرگاه سند منتسب به دیگری باشد و خواننده اصالت آن را نپذیرد می تواند «تردید» کند(ماده 216 قانون آیین دادرسی مدنی). اگر انکار یا تردید پذیرفته شود اثبات اصالت سند با کسی است که به آن ناستناد می کند و انکار کننده در این دعوا نقش «مدعی علیه» را دارد.

برای مثال فرض کنیم مدعی به استناد چند برگ سفته ادعا کند که مبلغی از خواننده طلبکار است و او نیز در مقام دفاع امضای سفته ها را تکذیب کند در این حالت مدعی باید دلیل اصالت سفته ها را بدهد و گرنه محکوم به بی حقی می شود و بر عکس طرف او از دادن هر دلیلی فارغ است.

به هر حال در برابر سند رسمی انکار و تردید مسموع نیست و کسی که صحت انتساب یا مفاد سند رسمی را منکر می شود باید گفته خود را با دلیل اثبات کند

1. ادعای نادرست بودن امضا یا مفاد سند رسمی را اگر ناظر به اعلام مامور رسمی باشد، «ادعای جعل» می نامند و رسیدگی به آن با تشریفات خاص انجام می گیرد. ولی باید دانست که اثبات نادرست مفاد سند هر چند که مربوط به اعلام اشخاص باشد هیچ گاه بدون دلیل پذیرفته نمی شود.

اعتبار مفاد سند

رسمی بودن سند در اعتبار عمل حقوقی موضوع آن اثر ندارد. ماده 1288 قانون مدنی در این زمینه می گوید:

«مفاد سند در صورتی معتبر است که مخالف قوانین نباشد»

بنابراین اگر کسی دیگری را به اکراه و ادار به امضای سند رسمی کند یا به موجب سند رسمی مال وقف را بفروشد این سند اعتباری ندارد.

اعتبار مفاد سند رسمی محدود به طرفین و قائم مقام آنان است و اثر آن نسبت به اشخاص ثالث در صورتی است که قانون تصریح کرده باشد(ماده 1290 قانون مدنی).. از جمله این موارد تاریخ سند رسمی است که به زیان اشخاص ثالث نیز اعتبار دارد(ماده 1305 قانون مدنی).

قوه اجرایی سند رسمی

تعهدهای که ضمن سند رسمی آمده است اگر منجز و قابل مطالبه باشد بدون احتیاج به صدور حکم نیز قابل مطالبه است. طلبکار می تواند از دفتر اسناد رسمی یا اداره ثبت درخواست صدور اجراییه کند(مواد 92 و 93 قانون ثبت اسناد). در این مورد اگر مدیران دستور اجرا را مخالف بلمفاد سند یا قانون بدانند می توانند از دادگاه توقیف و ابطال آن را بخواهد(قانون 27 شهریور 1322).

باید دانست که گاه اسناد عادی نیز از قوه اجرایی بهره مند می شود چنان که قانون خاصی چک را از این حیث در حکم اسناد رسمی قرار داده است.

لزوم تنظیم سند رسمی:

در مواردی که قانونگذار نظارت دولت را بر انجام معامله ای ضروری می بیند، تنظیم سند رسمی را اجباری می سازد. منتها ضمانت اجرای این تکلیف همیشه یکسان نیست و به یکی از دو صورت اعمال می شود:

1. معامله درست است ولی سند عادی برای اثبات آن پذیرفته نمی شود؛ مانند صلحنامه یا شرکتنامه یا هبه نامه که باید رسمی باشد و سند عادی برای اثبات آنها اعتبار ندارد (مواد 46 تا 48 قانون ثبت) و انتقال املاک ثبت نشده در نقاطی که دفتر اسناد رسمی وجود دارد و دولت هم مقتضیمیداند ممکن نبودن اثبات معامله در حکم بطلان آن است. ولی در این فرض معامله با اقرار طرف (خوانده) ثابت می شود.
2. معامله جز با تنظیم سند رسمی و نزد سر دفتر واقع نمی شود؛ مانند انتقال مک ثبت شده (ماده 22 قانون ثبت) و انتقال حق کسب و پیشه و تجارت از طرف مستاجر کنونی به مستاجر جدید (قانون روابط موجر و مستاجر 1356).

اسناد عادی

آزادی در تنظیم این اسناد:

جز در پاره ای موارد استثنایی تنظیم سند عادی هیچ تشریفات ندارد اشخاص می توانند سند را به هر زبان و با هر وسیله که مایلند تنظیم کنند. منتها باید دانست که در بیشتر اسناد عادی امضاء رکن اصلی آن است. به وسیله امضا شخص ارائه قطعی خود را بر پذیرفتن سند اعلام می دارد و پیش از آن هیچ الزامی در رعایت نوشته خود ندارد و فقط خواهیم دید که دفاتر تجاری مشمول این قاعده نیستند.

برای نمونه اسنادی که تشریفات خاص برای تنظیم آنها مقرر شده است می توان وصیتنامه ها (خود نوشت و سری و رسمی) و اوراق تجاری (برات، سفته و چک) را نام برد.

اعتبار اسناد عادی:

چنان که گفته شد در باب سند عادی انکار و تردید پذیرفته است. دارنده سند باید به دادگاه رجوع کند و بار اثبات سند را نیز بدوش بگیرد. ولی باید دانست که اصولاً سند عادی برای اثبات همه دعاوی پذیرفته می شود و فطرباره نقل و انتقال املاک و هبه نامه و صلحنامه و شرکتنامه تنظیم سند رسمی اجباری است. (مواد 46 تا 48 قانون ثبت اسناد و املاک).

اعتبار سند عادی همیشه محدود به طرفین معامله و قادم مقام آنان است؛ چنان که ماده 1305 قانون مدنی حتی در مورد تاریخ این اسناد می گوید:

ب) هویت امضا کننده (داده پیام) را معلوم نماید.

ج) به وسیله امضا کننده با تحت اراده انحصاری وی صادر شده باشد

د) به نحوی به یک داده پیام متصل شود که هر تغییری در آن داده پیام قابل تشخیص و کشف باشد.»

ماده 15 نسبت به اعتبار پیام و امضای مطمئن می گوید: «نسبت به داده پیام سوابق الکترونیکی مطمئن و امضای الکترونیکی مطمئن انکار و تردید مسموع نیست و تنها می توان ادعای جعلیت به داده پیام وارد و یا ثابت نمود که داده پیام مزبور به جهتی از جهات قانونی از اعتبار افتاده است.»

شهادت

تعریف:

شهادت یا گواهی عبارت از بیان اطلاعاتی است که شخص به طور مستقیم از واقعه ای دارد. مقصود از قید «به طور مستقیم» این است که شهادت در صورتی پذیرفته است که گواه ناظر واقعه مورد نزاع باشد و آنچه را که خود دریافته است بگوید و اطلاع او متکی به گواهی دیگران و شایع بین مردم نباشد. ماده 1320 قانون مدنی در این باب می گوید:

«شهادت بر شهادت در صورتی مسموع است که شاهد اصل وفات یافته یا به واسطه مانع دیگری مثل بیماری و سفر و حبس و غیره نتواند حاضر شود.»

پس شهادت با واسطه در صورتی پذیرفته است که منشا آن یعنی شاهد اصلی معلوم باشد و به دلیل قوه قاهره نتواند در دادگاه حاضر شود.

اعلام اطلاعات شخص اگر به صورت نوشته باشد شهادتنامه یا شهادت کتبی خوانده می شود و همان گونه که گفته شد اعتبار آن تابع شهادت است نه سند.

اعتبار شهادت:

اعتبار شهادت را در اعمال و وقایع حقوقی جداگانه باید مطالعه کرد:

در مورد وقایع حقوقی شهادت اصولاً پذیرفته است. بیشتر این وقایع ناگهان رخ می دهد و اراده شخص در بسیاری از آنها موثر نیست پس امکان تنظیم سند وجود ندارد و برای اثبات واقعه ناچار باید از شهادت استفاده کرد برای مثال اگر در نتیجه تقصیر راننده ای زینانی به بار آید چه دلیلی جز گواهی می تواند وقوع حادثه و چگونگی بی احتیاطی راننده را اصابت کند؟

در قانون مدنی نیز به این حقیقت توجه شده است. زیرا بند 5 ماده 1312 اجکام مربوط به حدود و اعتبار شهادت را «در موارد ضمان قهری و امور دیگری که داخل عقود و ایقاعات نباشد قابل اجرا نمی داند.»

بر عکس در اعمال حقوقی چون اعلان اراده به منظور ایجاد اثر خاص انجام می شود امکان تنظیم سند همیشه وجود دارد و مزایای آن سبب شده است که قانونگذار موقع را برای محدود ساختن اعتبار شهادت مناسب شمرد.

احتمال دروغگویی و اشتباه و فراموشی شاهد قانونگذارانرا بر آن داشته است که اعتبار شهادت را محدود سازند: ماده 306 قانون مدنی مصوب 1313 اعتبار شهادت را محدود به موردی می کرد که موضوع عقد یا ایقاع بیش از پانصدریال ارزش نداشته باشدو تنزل ارزش پول نیز به تدریج و مرتب از این اعتبار می کاست قانون اصلاح موادی از قانون مدنی مصوب کمیسیون قضایی مجلس(61) اینماده و مواد 1307 و 1308 در مورد بی اعتباری شهادت نسبت به وفای به عهد و سقوط دین در برابر سند معتبر را حذف کرد.

با وجود این بر طبق ماده 1309:

«در مقابل سند رسمی یا سندی که اعتبار آن در محکمه محرز شده، دعوا که مخالف با مفاد مندرجات آن باشد به شهادت اثبات نمی گردد.»

موارد استثنایی:

با این که ماده 1309 قانون مدنی اعتبار شهادت را در اعمال حقوقی محدود می کند در پاره ای موارد به خاطر حفظ و رعایت رسوم اجتماعی از اصول کلی تجاوز کرده وشهادت را پذیرفته است. ماده 1312 قانون مدنی این موارد استثنایی را به ترتیب زیر معین می کند:

1. در مواردی که اقامه شاهد برای تقویت یا تکمیل دلیل باشد مثل این که دلیلی بر اصل دعوا موجود بوده ولی مقدار یا مبلغ مجهول باشد و شهادت بر تعیین مقدار ا مبلغ اقامه گردد.
2. در مواردی که به واسطه حادثه ای گرفتن سند ممکن نیست از قبلی حریق و سیل و زلزله و غرق کشتی. که کسی مال خود را به دیگری سپرده و تحصیل سند برای صاحب مال در آن موقع ممکن نیست نسبت به کلیه تعهداتی که عادتاً تحصیل سند معمول نیم باشد مثل اموالی که اشخاص در مهمانخانه و قهوه خانه و کاروانسراها ونمایشگاه ها می سپارند و مثل حق الزحمه اطبا و قابله و همچنین انجام تعهداتی که برای آن عادتاً تحصیل سند معمول نیست مثل کارهایی که به مقاطعه و نحو آن تعهد شده .اگرچه اصل تعهد به موجب سند باشد.
3. ...در صورتی که سند به واسطه حوادث غیر منتظره مفقود یا تلف شده باشد.

امارات

تعریف اماره:

در پاره ای از امور مدعی نمی تواند به طور مستقیم واقعه مورد استناد خود را ثابت کند. یعنی راهی برای پیدا کردن علم به حقیقت وجود ندارد. از طرف به تجربه ثابت شده است که این واقعه در بیشتر موارد همراه با اوضاع و احوال دیگری است چنانکه می توان گفت نوعاً هرگاه آن اوضاع و احوال وجود داشته باشد، واقعه مورد نظر نیز روی می دهد. در چنین موردی ناچار باید از آن اوضاع و احوال برای اثبات واقعه استفاده کرد. بنابراین «هرگاه پدیده ای بنابر ظاهر و سیر طبیعی امور نشانه وجود واقعه ای باشد آن را در اصطلاح «اماره» وجود آن واقعه می نامند.

برای مثال با اینکه احتمال دارد شخص به زور و از راه نامشروع برمالی تسلط پیدا کرده باشد، در غالب موارد مترف مالک چیزی است که در اختیار دارد. پس هرگاه قانون یا دادرس به این غلبه و ظاهر اعتماد کند و تصرف را دلیل مالکیت بداند، گویند تصرف اماره مالکیت است. ماده 1321 قانون مدن در تعریف اماره می گوید:

«اماره عبارت از اوضاع و احوالی است که به حکم قانون یا در نظر قاضی دلیل بر امری شناخته می شود.»

تفاوت اماره با سایر دلایل:

از تحلیلی که درباره مفهوم «اماره» گفته شد، دو نتیجه مهم به دست می آید که تفاوت اماره و سایر دلایل را نیز روشن می سازد:

1. اماره بر مبنای ظن و ظاهر استوار است، یعنی همیشه احتما دارد که واقع برخلاف آن باشد. استناد به اماره به خاطر نبودن دلیلبر وجود حقیقت است و بدین وسیله مدعی و منکر از هم ممتاز می شوند و گاه نیز محل طبیعی آنها تغییر می کند. در سایر دلایل نیز احتمال خطا وجود دارد چنان که ممکن است سندی جعل شود یا دارنده آن از سفید امضای طرف خود سواستفاده کند و در دادگاه ایم مراتب احراز نگردد. ولی چون موضوع دلیل به طور مستقیم اثبات واثعه مورد گفتگوست احتمال خطا بودن آن ضعیفتر از اماره است. بنابراین اگر دلیل دیگری مخالف با اماره وجود داشته باشد آن دلیل بر اماره مقدم است و بر طبق آن حکم داده می شود.

برای مثال در اماره تصرف، اگر سندی به دادگاه ارائه شود که حاکی از مالکیت طرف دیگر دعوا باشد دادگاه نمی تواند تصرف را دلیل مالکیت شمارد.

1. چون نقش اساسی اماره تمیز مدعی از منکر است، از حیث لزوم استناد به آن و بی طرفی دادرس تابع احکام سایر دلایل نیست. بنابراین لزومی ندارد که اصحاب دعوا به آن استناد کنند و دادگاه می تواند از پیش خود ودر هر مرحله از دادرسی آن را مورد توجه قرار دهد چنان که در قانون آیین دادرسی مدنی نیز معاینه محل و ارجاع به کارشناس که یکی از مهم ترین وسایل احراز اوضاع و احوال

خصوص مورد دعوا است. به نظر دادرس واگذار شده و استناد به امارات قانونی(مانند اماره تصرف و فراش) نیز در واقع ارجای قانون و از وظایف دادرس است

اقسام اماره(قانونی و قضای):

اوضاع و احوالی که به عنوان «اماره» مورد استناد قرار می گیرد به حکم قانون دلیل بوجود امری است: یعنی قانونگذار ظنی را که در نتیجه اعتماد به ظاهر به دست می آید توسعه می دهد و در همه دعاوی آن را نشانه وجود واقع می‌شمرد. این اماره را «اماره قانونی» می نامند و ماده 1322 قانون مدنی در تعریف آن می گوید:

«... امارات قانونی اماراتی است که قانون آن را دلیل بر امری قرار داده...»

برای مثال قانون مدنی طفل متولد در زمان زوجیت را از آن شوهر می داند(ماده 1158) یا تصرف به عنوان مالکیت را دلیل مالکیت می شمرد(ماده 35) یا وقوع دیوار را در بین دو ملک اماره اشتراکی بودن آن محسوب می دارد(ماده 109) ... و مانند اینها. ولی گاه دادرس به اوضاع و احوالی بر می خورد که در دعوا خاص به نظر او دلیل بر حادثه مورد ادعاست؛ چنان که مدیونی ادعای پرداختن بدهی خود را می کند و اصل سند طلب را در دست دارد، یا شوهری مدعی است که مخارج زن را پرداخته و ثابت شده است که طرفین در یک خانه و با مسالمت زندگی کرده اند پس اگر دادگاه وجود سند را در دست بدهکار قرینه بر پرداخت دین و زندگی مشترک زن و شوهر را نشانه تادیه نفقه بداند به «اماره قضایی» استناد کرده است.

ماده 1324 قانون مدنی در تعریف اماره قضایی م گوید:

«اماراتی که به نظر قاضی واگذار شده عبارت است از اوضاع و احوال در خصوص مورد...»

اعتبار اماره:

اعتبار اماره کمتر از سایر دلایل است: اماره قانونی را می توان در زمره دلایل اثبات حق نیلورد زیرا قانونگذار بدینوسیله به طور کلی مدعی و منکر را از هم تمیز داده است. کسی که اماره قانونی به سود اوست از آوردن دلیل معاف است و طرف باید این بار سنگین را تحمل کند. ولی هرگاه دلیلی به میان آید، اثر اماره قانونی از بین می رود. دادگاه به مقتضای دلیل حکم می دهد.

اماره قضایی اوضاع و احوال ویژه مورد دعواست. قرآینی است که وجدان دادرس را قانع می سازد و بنابراین امکان تعارض بین اماره و دلیل وجود دارد. قانون مدنی درباره تقدم سایر دلایل بر اماره حکمی ندارد و پاره ای از استادان در این حالت نیز دلیل را مقدم شمرده اند و این گفته با تحلیلی که مبنای اماره قضایی شد موافق است.

از حیث پذیرفته شدن در دعاوی، اماره قانونی و قضایی برابر نیست. زیرا «امارات قضایی در کلیه دعاوی اگر چه از دعاوی باشد که به شهادت شهود قابل اثبات نیست، معتبر است...»(ماده 1323) در حالی که اماره قضایی «... در صورتی قابل استناد است که دعوا به شهادت شهود قابل اثبات باشد یا اده دیگر را تکمیل کند.»(ماده 1324)

قسم یا سوگند

مفهوم سوگند:

سوگند اخبار به حقی است که شخص برای خود و به زیان دیگری می کند و خداوند را گواه راستگویی خویش می گیرد. گاه نیز سوگند به التزامی گفته می شود که شخص درباره انجام دادن یا پرهیز از کاری به عهده می گیرد. با گواه گرفتن خداوند آن را موکد می سازد؛ چنان که پیش از ادای گواهی، گواهان «سوگند یاد می کنند که تمام حقیقت را بگویند و غیر از حقیقت چیزی نگویند» (ماده 418 قانون آیین دادرسی مدنی) ولی این شکل سوگند در دلایل اثبات حق مورد نظر نیست.

درگفت و شنودهایی که در دعوا می شود هر یک از دو طرف مطالبی را به سود خود عنوان می کند و دادگاه هیچ یک از آنها را بی دلیل نمی پذیرد ولی گاه در پاره ای امور اگر شیخ گفته خود را به طور رسمی و با تشریفات خاص بیان کند قانون ادعا را می پذیرد. این گونه گفته هاست که در زبان حقوقی ما «سوگند» یا «قسم» نامیده می شود.

سوگند چهره مذهبی دارد. ضامن راستگویی اشخاص تنها بیداری وجدان آنها و اعتقادشان به نیرویی برتر از جهان مادی و خاکی است. هر چند که در قانون مدنی و آیین دادرسی به تشریفات ادای سوگند اشاره ای نشده در عمل بیشتر سوگندنامه ها به نام خداوند تنظیم می شود و در ماده 16 آیین نامه اتیان سوگند مصوب 1321 آمده است که :

«سوگند باید به نام خدای تعالی و صفات مختصه او باشد و دادگاه می تواند به مناسبت ملیت کسی که سوگند یاد می کند کیفیت سوگند را از حیث زمان و مکان و غیره تعیین کند»

اقسام سوگند:

گاهی سوگند به عنوان دلیل مستقل در اثبات حق به کار می رود و قاطع دعواست و گاه دیگر سایر دلایل را تکمیل می کند. و بر بقا حق ادا می شود. سوگند نخست را «بتی» و دوم «استظهاری» می نامند.

سوگند «بتی» در موردی به کار می رود که دعوا به شهادت شهود قابل اثبات است و موضوع آن نیز 1. منتسب به شخص طرف دعواست. «بنابراین در دعوی بر صغیر و مجنون نمی توان قسم را بر ولی یا وصی یا قیم متوجه کرد، مگر نسبت به اعمال صادره از شخص آنها، آن هم مادامی که به ولایت یا وصایت یا قیمومت باقی هستند.» (ماده 1327 قانون مدنی)

در چنین موردی «مدعی می تواند حکم به دعوا خود را که مورد انکار مدعی علیه است منوط به قسم او نماید» (ماده 1325) و «مدعی علیه نیز می تواند در صورتی که مدعی سقوط دین یا تعهد یا نحو آن باشد حکم به دعوا را منوط به قسم مدعی کند» (ماده 1326)

سوگند استظهاری در موردی به کار می رود که دین مستند به سند رسمی نیست و مدیون فوت کرده است و وارثان به قائم مقامی او طرف دعوا قرار گرفته اند. در این صورت اگر اصل حق ثابت شده و بقای آن در نظر حاکم ثابت نباشد حاکم می تواند از مدعی بخواهد که به بقای حق خود قسم یاد کند. در این مورد کسی که از او مطالبه قسم شده است نمی تواند قسم را به مدعی علیه رد کند...» (ماده 1333).

بنابر این سوگند استظهاری را نه فقط دادرس می تواند بدون نیاز به درخواست طرف از مدعی بخواهد اختیار رد سوگند نیز از او گرفته شده است. پس مدعی در برابر دستور دادگاه یا باید بر بقای دین دلیل بدهد یا سوگند یاد کند و گرنه محکوم به بی حق خواهد شد.

قلمرو اجرای سوگند:

زندگی مادی کنونی اهمیت پیشین سوگند را از بین برده است شاید به آسانی نتوان ثالی در آرای محاکم پیدا کرد که مبنای آن سوگند باشد. در خواست سوگند کار خطرناکی است و در صورتی می توان از آن استفاده کرد که شخص به حسن نیت و ایمان طرف اعتقاد داشته باشد. پس بی دلیل نیست که مراجعان به دادگاه کمتر این شهادت را در خود می بینند.

قانون نیز به همین دلیل اعتبار سوگند را محدود کرده است. نه تنها سوگند در دعاوی که به شهادت شهود ثابت نمی شود اثر ندارد، ماده 1335 قانون مدنی در لایحه اصلاحی کمیسیون امور قضایی مجلس مصوب 1361 اعتبار سوگند را ویژه دعاوی دانسته است که «دلایل مذکور در تابه های اول تا چهارم جلد سوم این قانون برای اثبات مدعی موجود نباشد. در این صورت مدعی می تواند حکم به دعوا خود را که مورد انکار مدعی علیه است، منوط به قسم او نماید.»

آثار سوگند:

مهم ترین اثر سوگند پایان دادن به دعواست. کسی که باید سوگند یاد کند اگر این تکلیف را انجام دهد دعوا را برده است و هرگاه امتناع ورزد و سوگند را نیز به طرف دیگر رد نکند محکوم می شود و دیگر نمی توان هیچ اظهاری که منافی با آن باشد بکند (ماده 1331 قانون مدنی): حکمی که بر مبنای سوگند ادر می شود قطعی است و فرجام ندارد (بند 1 ماده 369 قانون آیین دادرسی مدنی). حتی اگر دروغ بودن سوگند در دادگاه کیفری نیز اثبات شود، طرف دعوا نمی تواند به عنوان مدعی مخصوصی مبلغی را که به استناد حکم مستند به سوگند پرداخته است از او به بهانه ضرر و زیان ناشی از جرم بگیرد.

ولی باید دانست که اعتبار سوگند نیز مانند اصل حکم نسبی است چنان که ماده 1332 قانون مدنی می گوید: «قسم فقط نسبت به اشخاصی که طرف دعوا بوده اند و قادم مقام آنها موثر است.»